

فصلنامه علمی-پژوهشی **رهیافت**

سال یازدهم، شماره ۳۹، تابستان ۱۳۹۶
صفحه ۱۲۳ تا ۱۴۰

نسبت ذهنیت‌های زنانه و اقتدار سیاسی پس از انقلاب اسلامی ایران

فرزاد رستمی / استادیار گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه رازی

F.rostami1361@gmail.com

عرفان جعفری / کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی

یزدان خالدی پور / دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه رازی

چکیده

مقاله حاضر به بررسی نسبت میان ذهنیت‌های زنانه و اقتدار سیاسی پس از انقلاب اسلامی می‌پردازد. محور این بررسی، تأکید بر سوژگی زنان و همچنین ثبات سیاسی در الگوی ارائه شده برای یک جامعه مطلوب است. با استفاده از نظریه ژولیا کریستوا سعی شده که رخدادهای اجتماعی و سیاسی پس از انقلاب اسلامی با تمرکز بر نسبت اقتدار و ذهنیت‌های زنانه در چهار دوره اوایل انقلاب و دوران جنگ، سازندگی، اصلاحات و پس از انتخابات سال ۱۳۸۸ ترسیم شود. بنابراین سوال اصلی پژوهش حاضر چنین است که «چگونه ذهنیت‌های زنانه پس از انقلاب، نسبت خود را با اقتدار مورد تعریف و بازنگری قرار داده است؟» در پاسخ به سوال یاد شده فرضیه چنین طرح می‌شود که «ذهنیت‌های زنانه پس از انقلاب همواره در وضعیتی تقابلی با اقتدار سیاسی قرار داشته و با تهدیدات معنایی از قبیل بی‌اعتنایی به هنجارهای جنسی حاکمیت در زیست روزمره، چالش‌آفرینی نموده است». در این تحلیل توأم نبودن اقتدار و سوژگی زنان به عرصه عمومی ناتوان پیوند می‌خورد و امکان‌های زیست تعادلی سیاست در فراهم آمدن فضایی از سرپیچی و تعامل ارائه می‌گردد.

کلیدواژه: ذهنیت‌های زنانه، اقتدار سیاسی، ژولیا کریستوا، فراموشی، تفاوت‌ها، جنسیت.

تاریخ تأیید ۱۳۹۶/۰۵/۰۱

تاریخ دریافت ۱۳۹۶/۰۴/۱۰

مقدمه

یکی از ویژگی‌های اصلی دوران مدرن، مساله شدن هویت است. برخلاف دنیای سنت که مرجعیت‌های از پیش تعیین شده در یک مسیر خطی نقش و سرنوشت انسان را فهرست می‌کرد دنیای مدرن سوژه‌ای پر از آشوب را مرجعیت داد که اصلی‌ترین خصیصه‌اش، شان انتخابگری است. ثقل و اهمیت یافتن ذهنیت‌های زنانه^۱ (سوژکتیویته) با کانونیت یافتن انسان در دنیای مدرن وضعیتی را پدید آورده که هویت‌های متفاوت کثیر شوند و در راستای مطالبه حقوق خود نسبتی خاص با اقتدار بیابند. با توجه به اینکه سامان یک جامعه در مسیر توسعه در دیالوگ میان اقتدار و سوژکتیویته بهتر می‌تواند برقرار شود، در این پژوهش برآنیم که امکان‌های گریز و پیوست به اقتدار را در نسبت ذهنیت‌های زنانه با امر سیاسی در جمهوری اسلامی ایران مورد بررسی قرار دهیم.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷، اقتدار در ایران به گونه‌ای متفاوت از قبل و بر بنیان هویت اسلامی پی‌ریزی شد. ترکیب انقلاب به عنوان پدیده‌ای مدرن و اسلام به عنوان پایه‌ای هویتی، توان سیاسی رفتاری را در شکل‌دهی به تحولات اجتماعی و سیاسی، تابع نسبت‌یابی ذهنیت و اقتدار با هم نمود. در اوایل انقلاب و دوران جنگ به دلیل وجود فضاهای حاد سیاسی و تحمیل تهدیدات امنیتی علیه کشور، سوژکتیویته عمدتاً ساکت و در فضایی ناظر به اقتدار تعریف می‌شد. اما در شکل‌گیری تحولات دهه ۷۰ که نقطه‌ای اوجش انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ بود می‌توانیم شاهد بازنگری سوژه‌ها با دغدغه‌ها و نسبتی متفاوت با اقتدار باشیم.

یکی از این دغدغه‌ها مساله زنان و تصویرهای هویتی متفاوتی است که در دو دهه اخیر از خود ارایه داده‌اند. در این راستا، سوال اصلی تحقیق این است که ذهنیت‌های زنانه پس از انقلاب، چگونه نسبتش را با اقتدار مورد تعریف و بازنگری قرار داده است؟ در پاسخ به سوال یاد شده، با بهره‌گیری از نظریه ژولیا کریستوا در نقد نظریات نسل اول، دوم و سوم فمینیستی و ارایه الگویی از زیست تعاملی میان ذهنیت‌های زنانه و اقتدار سیاسی با تفکیک چهار دوران تاریخی انقلاب و جنگ، سازندگی، اصلاحات و پس از انتخابات ۸۸، نسبت یاد شده مورد تحلیل قرار گرفته است. لذا سعی بر این است که در این پژوهش الگویی دارای برنامه "جنسی" طرح شود و قوام‌بخشی عرصه عمومی مطمح نظر قرار گیرد.

۱.subjectivity

۱- مبانی نظری

اندیشه سیاسی مدرن با مسأله سوژکتیویته سروکار دارد در حالی که اندیشه سیاسی قدیم چنین دغدغه‌ای نداشت. در واقع برجسته شدن مسأله سوژکتیویته تاریخ فکر را در وضعیتی متفاوت نسبت به دنیای قدیم قرار داده است. در دنیای سنت که یک جهان تام اقتدار است، سوژکتیویته میدان ندارد و تخته‌بند مرجعیت‌های کیهان شناختی است. اما در دوره مدرن که «با عصرروشنگری شروع می‌شود، هویت برای اولین بار دچار بحران می‌گردد و گرایش‌ها و تأثیراتش شروع به تکثیر می‌کنند. در جوامع پیشامدرن فرد منحل در اجتماع موقعیتی پیشاتعریف شده داشت ولی در جوامع مدرن مجموعه وسیع‌تری از نقش‌های اجتماعی به وی واگذار شد.» (وارد، ۱۳۹۲: ۱۶۲).

انسان در روایت مدرن مرکزیت اصلی فهم است و سایر اقتدارها به یکباره از هستی ساقط می‌شوند. سرآغاز این فهم در فلسفه دکارت بود؛ تاریخ دیگر با انسان آغاز می‌شود و در هر گسستی که انسان غایب است، تاریخ هم تاریک می‌گردد. در پی دکارت امانوئل کانت همت گماشت تا محوریت انسان را که در زوایا و خفایا مانده بود، از خلوت به جلوت درآورد.

تصویری که از سوژه در اندیشه فیلسوفان مدرن چون دکارت و کانت ارایه می‌شد در بنیاد خود راه را برای سیاسی شدن سوژکتیویته هموار می‌کرد، چرا که سوژکتیویته مورد نظر این اندیشمندان مرد، سفید و اروپایی بود و دوگانگی‌های ایجاد شده در تقابل مرد-زن، سفید-سیاه و اروپایی-غیراروپایی سبب نادیده گرفتن بخشی از جامعه می‌شد. تحولات ایجاد شده دوران مدرن، از جمله انقلاب صنعتی و انقلاب فرانسه حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را برای حضور همگان گسترش داد و دوگانگی‌های یادشده را برجسته‌تر کرد. در این میان زنان که مجموعه وسیع‌تری از نقش‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی به آنها واگذار شده بود، بین نقش و مشارکتی که در تغییرات داشتند با حقوق اساسی خود احساس تناقض می‌کردند. متناسب با تغییرات و تحولات یادشده، موج وسیعی از نظریه‌پردازی‌ها که زنان در کانون آن قرار داشتند شکل گرفت. این مجموعه نظریه‌پردازی‌ها که با عنوان نظریات فمینیستی مشهورند در سه دسته قابل تقسیم‌بندی هستند: موج اول بر برابری حقوق زن و مرد فارغ از تفاوت‌های جنسی و جنسیتی تاکید دارند. شاخص‌ترین نظریه‌پرداز این موج مری ولستون کرافت بود. تکیه بر برابری حقوقی و نادیده گرفتن سرشت مناسبات انسانی و تمدن بشری، زمینه‌گذار به نسل دوم فمینیست‌ها را با

انتشار کتاب جنس دوم سیمون دوبوار فراهم نمود. دوبوار در جنس دوم نوشت: «هیچ کس زن به دنیا نمی‌آید بلکه زن می‌شود. وی اشاره می‌کند که مقوله زن یک اجرای فرهنگی متغیر است، مجموعه‌ای از معانی که در زمینه‌ای فرهنگی فرض شده و پذیرفته می‌شوند و هیچ کس با جنسیتش متولد نمی‌شود، جنسیت همیشه اکتساب می‌شود.» (باتلر، ۱۳۸۵: ۲۰۰)

در نسبت‌سنجی ذهنیت‌های زنانه و اقتدار می‌توان بیان کرد که، تاکید بر برابری حقوقی در نسل اول، جنس و سوژگی زنان را با مردانه شدن زنان به فراموشی می‌سپرد و به نوعی اقتدار را در وجه مردانه باز تولید می‌کرد در حالی که نسل دوم با تمرکز بر تفاوت میان جنس و جنسیت، جهان مردان را انکار می‌کرد و با توجه به برداشت مردانه از اقتدار امکان گریز از این مهم را تقویت می‌نمود که نتایج رادیکالی را در بر می‌گرفت و زمینه‌های طرح شدن نسل سوم فمینیست را در نسبتی متعادل میان ذهنیت‌های زنانه و اقتدار با محوریت کریستوا فراهم نمود. ژولیا کریستوا-متفکری که در مرز میان مدرنیسم و پسامدرنیسم در حرکت است- راه‌حلی متفاوت برای مساله سوژگی‌کنیته زن ارایه می‌کند. او بخشی از سنت فلسفی است که مفهوم سوژگی‌کنیته را نقطه آغاز می‌داند، بدین صورت‌بندی که به ترسیم سوژه‌ای همت می‌گمارد که مدام بی‌ثبات و بی‌دوام است. خصوصیت این نوع از نگاه بازسازی سیاست در عرصه‌ای متفاوت است. در این نوع از نگاه، سیاست صحنه نبرد بین یک قدرت سنتی امیدوار برای کنترل و مدیریت پایدار جهان و همچنین یک نیروی آشوبناک به دنبال خلق جهانی مولد، با عدم قطعیت است (Masnified, 2008, p.80).

کریستوا برداشت خود از ذهنیت‌های زنانه و طرحی برای رهایی آن را با نقد نسل اول و دوم نظریات فمینیستی آغاز می‌کند. وی نسل اول فمینیستها را جنبشی می‌داند که در آن زنان خواستار همان حقوق و امتیازاتی بودند که مردان داشتند. در نسل اول، فمینیستها هرچه که از مردان متفاوتشان می‌ساخت انکار می‌کردند و در مقابل به دنبال همانندسازی با نظم نمادین مردانه بودند. این امر به طرز عجیبی آنها را کاملا پذیرای وضع موجود ساخته بود (مک‌آفی، ۱۳۸۵: ۱۴۹).

کریستوا در نقد نسل اول فمینیستها بر این نکته تاکید می‌گذارد که مخالفتها و اعتراضات زنان باید چیزی بیش از بازشناسایی حقوق باشد. او به این بحث می‌پردازد که این قلمروی نمادین است که دو جنس را از هم متمایز می‌سازد. کریستوا با در نظر گرفتن نظم اجتماعی و نظم نمادین استدلال می‌کند که مطالبات زنان از راه یکی شدن با این نظام یا با درخواست از نظام برای یکی شدن با آنها بدست آمدنی نیست. (مک‌آفی، ۱۳۸۵: ۱۵۲)

کریستوا نسل دوم را چنین تعریف می‌کند: «این نسل مایل به همراهی با نظام موجود نبوده و نیست. مشخصه نسل دوم رد و انکار کمابیش زمان‌مندی تک خطی و بدگمانی به شدت عمیق نسبت به حیات سیاسی است.» به اعتقاد وی یک خطر جدی برای جریانهای فمینیستی نسل دوم این است که هرگونه قدرت موجود را طرد می‌کنند و از جنس دوم یک ضد جامعه می‌سازند (مک‌آفی، ۱۳۸۵: ۱۵۸).

فمینیسم نسل سوم در نگاه کریستوا تعدیل زمان خطی فمینیستهای نسل اول و برگرداندن توجه به سمت زنانگی است. رجعت به خصوصیات رمانتیک زنانه و مورد توجه قرار دادن کورای نشانهای، گفتمان مادری نویی را شکل می‌دهد که اقتدار و سوژگی به صورت نرم در کنار هم می‌نشینند (مک‌آفی، ۱۳۸۵: ۱۵۸).

نسل سوم میل زنان برای داشتن فرزند و وارد شدن به دنیای مردانه زمان خطی-یعنی هم بچه داشتن و هم حرفه داشتن- را جدی می‌گیرد. در نگاه کریستوا نسل سوم نیاز خواهد داشت که تشخیص دهد ساختار روانی-نمادین بر متافیزیکی از همانندی و تفاوت بنا شده است. در نتیجه به جای طرد ساختار باید سعی بر درونی شدن آن داشته باشیم. (مک‌آفی، ۱۳۸۵: ۱۶۱) به عبارت دیگر در نگاه کریستوا، سوژه در فرایند برخلاف نگاه ساختارگرایانی چون آلتوسر، دارای فردیت است و همین نکته سبب می‌شود که در بنیاد خود مفهومی سیاسی پیدا کند. سوژگی در فرایند، که کریستوا طراحی می‌کند به منزله امکانهای گشوده یک ساختار است. در این روایت ذهنیت و اقتدار امکانهایی از آشوب و تعامل را دارا هستند.

سوژه در فکر کریستوا نمایی محدود ندارد و هیچگاه به طور کامل مقهور ساختار نیست گرچه هیچگاه رویه‌ای کاملاً ضد اقتدار و ساختار هم ندارد. به دیگر سخن تعامل و سرپیچی ویژگی اصیل سوژه کریستوا به شمار می‌آید. در نظر او سرپیچی برای روان جامعه ضروری است. کریستوا شادمانی را تنها به قیمت سرپیچی در دسترس می‌داند. وقتی فرهنگ سرپیچی وجود نداشته باشد، مجبور می‌شوند خودشان را با ایدئولوژی‌ها، با نمایش‌ها و تبلیغاتی سرگرم کنند که لذت‌طلبی آنها را ارضا نمی‌کند و بدل به آشوب طلب می‌شوند (مک‌آفی، ۱۳۸۵: ۱۷۸).

از منظر کریستوا راز پویایی جامعه پراکسیس به معنای مشارکت خلاق در زبان، فرهنگ و سیاست است. بدین معنا نبوغ زنانه می‌تواند پراکسیس سیاسی-اجتماعی را رونق ببخشد. اینکه سوژه همواره به هر دو وجه عقلانی و احساسی نیازمند است و جامعه تک‌وجهی رو به

سوی عدم تعادل می‌گذارد. در این تاکید، جامعه نمادین مدرن بیش از هر چیز به ویژگی‌های نشانه‌ای نیاز دارد که به واسطه‌ای در زنان بیش از مردان یافت می‌شود. البته جامعه مطلوب کریستوا جامعه صرفاً زنانه نیست بلکه از زنان و مردان ساخته می‌شود که در آن هر یک بر اساس ویژگی‌های متمایز خود در جامعه حضور می‌یابند. در این جامعه خبری از اقتدار تک‌گویانه نیست و تکرار در عرصه عمومی زمینه اشتراک اذهان عمومی را فراهم می‌کند. در واقع حاشیه نشین کردن زنان در عرصه سیاسی و اجتماعی یا پس راندن آنان به عرصه خصوصی نه تنها زنان را سرکوب می‌کند بلکه مردان را نیز از تعادل، پویایی و معنا تهی می‌کند؛ (توانا و آذر کمند، ۱۳۹۳: ۲۰۲-۱۹۹). اندیشه سیاسی کریستوا نه انفعال سیاسی اجتماعی را بر می‌تابد و نه مبارزه مستقیم و خشونت آمیز سیاسی را ترغیب می‌کند، بلکه به جای آن مشارکت در فرهنگ، اجتماع و سیاست در درون زبان را طرح می‌کند. بدین معنا به جای تغییر از بالا و مبارزه یا مقاومت منفی از پایین می‌توان مشارکت خلاقانه در فرهنگ و زبان را طرح کرد (توانا و آذر کمند، ۱۳۹۳: ۲۰۳).

با توجه به مبانی نظری گفته شده، نسبت ذهنیت‌های زنانه و اقتدار سیاسی پس از انقلاب اسلامی را می‌توان به ترتیب به چهار دوره، اوایل انقلاب و دوران جنگ، تحت عنوان سوژکتیویته ادغام شده در کلیت، دوران سازندگی ذیل مقوله ثبات آشوب وار، دوران اصلاحات تحت عنوان فراموشی تفاوتها و بازشناسایی حقوق در رخدادی مردانه و پس از انتخابات سال ۱۳۸۸ ذیل بدگمانی شدید نسبت به حیات سیاسی تقسیم بندی کرد.

۲- اوایل انقلاب و دوران جنگ: ذهنیت منحل در کلیت

نسبت ذهنیت‌های زنانه با اقتدار، یکی از مسایل پایدار در سیاست ایران است. در دوره پهلوی اول و به طور جدی‌تر دوره پهلوی دوم با اعطای حق رای به زنان، با الگویی متجدد و از پیش طراحی شده به عرصه عمومی فراخوانده شد. اما این مساله متأثر از گفتمان هژمونیک تجدد در سراسر کشور و عدم سازگاری آن با بستر فرهنگی، مذهبی و تاریخی جامعه از یک سو و وجود محدودیت‌های بسیار اجتماعی و فرهنگی موجود در جامعه، تنظیمات مطرح شده از جانب این گفتمان را با بی‌اعتباری و مقاومت روبرو ساخت تا جایی که از دل همین گفتمان، گفتمانی برساخته شد که رقیب اصلی آن و عامل مهم در برافکننده شدن کل نظام سلطنتی و شکل‌گیری انقلاب اسلامی بود (سراجزاده و دیگران، ۱۳۹۱: ۲۸).

انقلاب اسلامی به مثابه رخدادی سیاسی و جایگزینی نظام حاکم گذشته، سرآغاز انقلابهایی در عرصه‌های اجتماع و فرهنگ در جامعه‌ای ایران بود. در دورانی که مدرنیته

هر آنچه سخت بود و استوار، دود می کرد و به هوا می برد، رخداد انقلاب فضای زمانی و مکانی را برای جامعه‌ای ایران ترسیم کرد که انگار خبری از مدرنیته نبود. فضای انقلابی و رشد گرایش‌های چپ، رهبری کاریزماتیک امام خمینی (ره) و قوی بودن عنصر مذهب در انقلاب و فضای جنگ هشت‌ساله، سنت را در عصر سکولار بیش از پیش در صدر می‌نشانند. قشرهای گوناگون متناسب با فضای جدید به تعریف هویت برای خود می‌پرداختند. زنان نیز که در انقلاب ۵۷ نقش تعیین‌کننده‌ای را ایفا نمودند متناسب با فضای جدید، صاحب هویتی تازه شدند. «مشارکت آنها در انقلاب بسیاری از رهبران دین و در رأس آنها آیت‌الله (امام) خمینی را متقاعد کرد تا در ملأعام عاملیت اجتماعی و سیاسی زنان را تصدیق کنند. محبوبیت آیت‌الله (امام) خمینی برای زنان رأی‌دهنده در نخستین فراندوم جمهوری اسلامی قدرت آنها را تثبیت کرد» (بیات، ۱۳۹۰: ۱۳۳). در این راستا، تعریف مذهب به عنوان چارچوب نظام جمهوری اسلامی سبب شد تا حجاب هم به عنوان مهم‌ترین ویژگی زن و هم یکی از مولفه‌های اسلامی بودن جامعه‌ای ایران و هم یکی از ویژگی‌های هویتی و عامل موجودیتی نظام انقلابی تعریف شود.

با آغاز جنگ با عراق، مقامات، برنامه‌ریزی برای زنان را در مقام مادران و همسرانی که نیروی مردانه برای جنگ، شکوه اسلام و ملت تولید می‌کنند، مبنا قرار دادند (Bayat, 2007, 80) و سنت (در معنای قرآن و روایات) یگانه منبع معرفتی فعالان زن مسلمان برای تعریف جایگاه زنان به شمار می‌رفت. (Tabatabaai, 1982, 174) و جاهت اخلاقی این دوران فضا را برای مجادله بر سر موقعیت زنان به تعویق انداخت. در این دوران، شرایط حداقل برای سوژگی زنان در عرصه عمومی بواسطه حجاب امکان داشت. اگرچه در اوایل انقلاب مدتی طول می‌کشید تا حجاب فراگیر شود و حتی مخالفت‌هایی نیز صورت می‌گیرد اما همین امر زمینه بازیگری و سوژه‌گی گسترده زنان در اوایل انقلاب را فراهم نمود به گونه‌ای که زنان در جریان مبارزات انقلابی و جنگ هشت‌ساله فعالیت نمودند. چنانچه اسپیواک با تاکید بر «سیاست ذات‌گرایی اثباتی، نحوه بهره‌گیری زنان روشنفکر ایرانی از حجاب در انقلاب را به منزله تاکید بر هویت‌های خرد و بومی برای مشارکت و حضور گسترده‌تر در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی می‌داند.» (توانا و آذرکمند، ۱۳۹۳: ۲۰۵) اما این سوژگی و بازیگری منحل و در خدمت دست‌یابی به کلیت آرمانی ترسیم شده تحت تاثیر انقلاب بود. علاوه بر گروه‌های اسلام‌گرا، «گروه‌های با خط‌مشی‌های چپ این دوران، مساله جنسیت را بیشتر تابعی از پروژه‌های بخش طبقاتی تلقی می‌کردند.» (Shahidian, 1994, 223-47).

در واقع، در دوران انقلاب و جنگ، سوژه‌های انقلابی به ادغام در آرمان جمعی و خالی شدن از امیال و غرایز حیاتی و حتی خالی شدن از کالبد جسمانی میل داشتند. البته این مساله تحت تاثیر این بود که «جنبش انقلابی سال ۵۷ وجهی عام داشت و کلیت و عظمت آن مثال‌زدنی و جزئیات ناظر به سبک و سلیق بازیگرانش کمتر محل توجه و عنایت قرار می‌گرفت.» (کاشی، ۱۳۸۸: ۴۹).

۳- معضله دوگانه سنت و تجدد:

پایان جنگ و رحلت امام خمینی (ره) جامعه و سیاست در ایران را در وضعیتی متفاوت قرار داد و اولویت توسعه اقتصادی و سازندگی را در صدر مهم‌ترین اهداف سیاست و حکومت نشاناد. تغییرات سیاسی رخ داده به تحولاتی در عرصه اجتماعی و فرهنگی منجر و تغییراتی را در قشر بندی ایجاد نمود. این مجموعه تغییر و تحولات اجتماعی بازیگری مدرنیته را در جامعه ایران وسعت بخشید و دوگانه سنت و مدرنیته را بر اذهان مسلط نمود. مدرنیته با تمام ویژگی‌های سخت‌افزاری و نرم‌افزاری خود برای تمام جوامع دارای اقتضائات خاصی است. جامعه‌ای ایران که با سنت‌های اسلامی و سنت‌های باستانی قدم به دوران مدرنیته نهاده است، باید نسبتش را با مدرنیته به گونه‌ای مورد تعریف قرار دهد که در عین حفظ سنت‌های پویا بتواند از دستاوردهای مدرنیته نیز استفاده نماید. در صورتی که این رابطه به صورت متعادل شکل نگیرد، جامعه دچار نابسامانی و دگرگونی خواهد شد. در گذار از سنت به مدرنیته، تمام نیروها و گروه‌های اجتماعی به باز تعریف هویت‌های پیشین می‌پردازند، اما این شرایط دوران گذار را، زنان بیش از دیگر گروه‌های اجتماعی احساس می‌کنند.

در جوامع جدید زنان این فرصت را دارند که بخت خود را در طیف وسیعی از زمینه‌های گوناگون بیازمایند و از آن‌جا که زنان باید هویت قبلی و تثبیت یافته خود را بیش از مردان از دست بدهند، دوران تجدد را به شکلی کامل‌تر و تناقض‌آمیزتر تجربه می‌کنند. این موضوع نه در کشور ما، بلکه در سطح جهان تجربه شده است، در این خصوص کاستلز می‌نویسد: ابعاد دگرگون شدن آگاهی زنان و ارزش‌های اجتماعی در اکثر جوامع، آن‌هم در کمتر از سه دهه، شگفت‌انگیز است. تحول فرایند جامعه‌پذیری جنسیتی در زمینه حضور زنان در عرصه‌های عمومی با هدف کسب موقعیت‌های بالاتر اجتماعی با گسترش تحصیلات، بویژه در سطح آموزش عالی در میان زنان تشدید شده است، اما تغییری متناسب با آنان در زمینه حضور و مشارکت مردان در عرصه‌های خصوصی و تقسیم کار جنسیتی دیده نشده است.

زنان بیش از مردان با مشکلات دوران انتقال نیز در تعامل می‌باشند، چرا که نقش‌های معمولی سنتی آنان در تعارض بیشتری با آگاهی‌های جدید و مطالبات آنان می‌باشد و به ناچار تقابلی بیشتری با ساختارهای موجود می‌یابند. (ماشینی، ۱۳۸۵: ۱۰۹)

با توجه به آنچه گفته شد؛ یکی از چالش‌ها که پیش‌روی زنان در جامعه ایران وجود دارد رسیدن به وضعیت تعادل بین سنت و اسلام و وضعیت جامعه رو به صنعتی ایران است. جامعه ایران در وضعیت فعلی، جامعه‌ای در حال گذار است، جامعه‌ای است که از وضعیت ماقبل صنعتی یا اصطلاحاً سنتی به طرف جامعه صنعتی تغییر وضعیت داده است. در این حالت بینابین، جایگاه، وظایف، نقش و موقعیت اجتماعی زنان در جامعه سنتی متزلزل و پایه‌های آن سست شده است. در عین حال که هنوز جامعه به یک وضعیت تعادل در مرحله صنعتی شدن نرسیده و با وضعیت یک جامعه صنعتی هم روبرو است، این وضعیت خاصی را برای زنان ایجاد می‌کند که ابهامات زیادی برای آنها نسبت به جایگاهشان بوجود می‌آورد. جامعه وقتی به سمت صنعتی شدن حرکت می‌کند، ویژگی خاصی پیدا می‌کند، مخصوصاً جوامع صنعتی پیشرفته امروز که مدل‌هایشان جوامع غربی هستند؛ مثلاً این ابهام ایجاد می‌شود که آیا زن مسلمان ایرانی در نهایت باید همان نقش و جایگاهی را داشته باشد که زنان غربی امروز دارند و آنها را الگوی خود و آینده خود بدانم یا خیر؟ بنابراین، جامعه در حال گذار ایران باید هم یک گذار به سمت صنعتی شدن را تجربه کند و هم باید گذری به سمت اسلامی شدن داشته باشد (<http://www.ensani.ir/>).

نکته‌ای دیگر که در این راستا ذکرش ضرورت دارد این است که در جامعه در حال گذار امروزی ایران به موازات فروپاشی نظام سنتی، نظام نوین و نهادهای مدنی شکل نگرفته و جامعه و مردم دچار نابسامانی جمعی و فردی شده‌اند. زنانی که خود را از قید و بند نهادهای غیررسمی چون قومیت و یا از وابستگی به نهادهای سیاسی نظیر دولت رها ساخته و طالب مشارکت اجتماعی‌اند با خلاء نهادهای مدنی روبه‌رو می‌شوند و در برزخ سنت و مدرنیته سرگردان و بلاتکلیف می‌مانند و در معرض انواع آسیب‌های اجتماعی قرار می‌گیرند (عبداللهی، ۱۳۸۳: ۶۶). در ایران امروز پیامدهای منفی‌ای وضعیت نابسامان و آنومیک گذار از سنت به تجدد را، که در نگاه برخی جامعه‌شناسان با عنوان «مدرنیزاسیون دردناک جامعه ما»^۱ توصیف شده است، می‌توان به صورت روند روزافزون تضعیف اخلاق دینی، ضعف

۱ Ramin Mostaghimi, "Tights- Iran: Women Carve out Spaces within Islamic Society," Interpress News Agency, June 25, 2003.

تولید و ترویج اخلاق مدنی و روند رو به رشد بروز انواع آسیب‌های اجتماعی نظیر اعتیاد و قاچاق مواد مخدر، پرخاشگری و قتل، خودکشی بویژه از طریق خودسوزی، فرار از خانه، تکدی‌گری، روسپیگری و غیره مشاهده نمود که بیشترین قربانیان خود را از میان زنان جوان می‌گیرند (عبداللهی، ۱۳۸۷: ۲۲).

بسیاری از زنان با بهره‌گیری از فرصت‌های به وجود آمده از انقلاب اسلامی وارد فضاهای اجتماعی و دانشگاهی و علمی شده و پیشرفت‌های چشمگیری داشته‌اند و به رغم تلاش‌های دست‌اندرکاران نظام جمهوری اسلامی در ایجاد امکانات برای زنان، اما این امکانات برای پاسخ‌دهی به نیازهای زنان کافی به نظر نمی‌رسد. لذا این افزایش توقعات و کمبود امکانات ممکن است به سرگردانی و بلا تکلیفی جامعه زنان بیانجامد و تأثیرات نامطلوب بر امنیت اجتماعی بگذارد. این خلاء حتی در صورتی که پاسخ مطلوب خود را نیابد به آسیب‌پذیری جامعه از خطرات بیرونی می‌انجامد.

با توجه به آنچه تاکنون گفته شد، می‌توان عنوان کرد که موقعیت جامعه زنان ایرانی در دوران سازندگی، موقعیت تناقض آمیزی داشت: از یک سو، پدیده‌هایی نظیر جهانی شدن و انقلاب ارتباطات «افق احتمالات و امکانات» آن را گسترش می‌داد، از سوی دیگر، نظام ایدئولوژیک مستقر در راستای محدودسازی افق تلاش می‌نمود. بنابراین در وقفه و نوسان میان این دو، نوعی هویت مقاومت در دوران اصلاحات ظهور کرد. (تاجیک، ۱۳۸۶: ۳۸)

۴- گذار از دوران سازندگی به دوران اصلاحات:

گرچه ترمیدور به عنوان مفهوم سیاسی و در انقلاب معنادار می‌شود، اما ترمیدور در انسان مطلوب انقلاب اسلامی ایجاد شد. رهبران انقلاب اسلامی تصویری را از انسان به گونه‌ای عام و زن به گونه‌ای خاص بر ساخته و در تلاش بودند تا این تصویر را در اجتماع عملیاتی نمایند. اگرچه در دوران جنگ و انقلاب و تغییر و تحولات سیاسی گسترده این دوران تا حدودی بازنمایی این تصویر را در واقعیت نشان داد، اما به تدریج تغییر و تحولات گسترده سیاسی پس از جنگ، واقعیت‌های انسانی، اجتماعی و جهانی خاصی را بر جامعه ایران تحمیل نمود و پس از یک دهه و گذار از دوران جنگ و انقلاب، انسان زمینی با تمام غرایزش، خود را بر عرصه‌های گوناگون سیاست و اجتماع تحمیل نمود. به عبارت بهتر از ابتدای انقلاب تاکنون نوعی گذار از سیاست آرمانی به سیاست واقعی یا سیاست زندگی روزمره رخ داده است. این ترمیدور در مفهوم انسان در اثر معضله سنت و تجدد بود که تمام جامعه‌ای ایران را به خود مشغول داشت و در این دوران گذار، هویت زنان نیز بیش از سایر گروهها در

معرض چالش و پرسش قرار گرفت و به گونه‌ای وضعیت خاص اجتماعی را برای زنان ایجاد نمود. این وضعیت خاص به نوعی در اثر مجموعه‌ای از شرایط و تحولات داخلی و بیرونی رخ داد.

در دوران پس از انقلاب اسلامی، ورود زنان به دانشگاه‌ها و موسسات آموزش عالی در داخل و خارج از کشور رو به افزایش است و این سبب می‌شود تا در آینده هم مجموعه‌ای از تحولات فکری و هم گرایش زنان به مشارکت در همه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و در همه بخش‌های رسمی، غیررسمی و مدنی کشور بیشتر شود. دستیابی زنان به تحصیلات عالی زمینه اشتغال و کسب درآمد و افزایش قدرت و مطالبات آنان را در خانواده در پی داشت. همچنین «در شرایط امروزی جهان که فناوریهای نوین ارتباطی و فرایند جهانی شدن فاصله‌ها را از میان برداشته و زنان و مردان متعلق به فرهنگ‌ها و جوامع متفاوت را از وضعیت همدیگر با اطلاع نموده، نابرابری‌ها به ویژه نابرابری‌های جنسیتی را برای شهروندان آگاه به حقوق انسانی غیرقابل تحمل کرده است. فرایند جهانی شدن به مسایل مردم به ویژه زنان خصلت جهانی بخشیده است. با توجه به اینکه زنان نیمی از جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند ولی در مقایسه با مردان از سهم بسیار کمتری از سرمایه‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جهان برخوردارند، لذا نهادهای مدنی نیز به فعالیت‌های خود خصلت جهانی بخشیده‌اند و مسایل اساسی زنان را در مقیاس جهانی مطرح کرده‌اند.» (عبداللهی، ۱۳۸۷: ۱۵۴).

مجموعه عوامل یادشده، زمینه شکل‌گیری زمینه بازتعریف هویت اجتماعی و سیاسی زنان و حضور آنان را در عرصه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را ایجاد نموده است. در مطالعه‌ای در سال ۱۳۸۷ که توسط محمد عبداللهی انجام شده، برخی از نتایج چنین است: «زنان دارای پایگاه اجتماعی (تحصیلات و مشاغل) بالاتر که به رسانه‌های جمعی و فناوری‌های نوین ارتباطی دسترسی بیشتری دارند. از کامپیوتر و اینترنت استفاده بیشتری می‌کنند و برای کسب اخبار و اطلاعات مورد نیاز خود بیش از آنکه به رسانه‌های دولتی وابسته باشند، به مطبوعات مستقل و اینترنت و منابع مستقل رجوع می‌کنند، بیش از بقیه در فعالیت‌های مدنی مشارکت دارند. همچنین زنانی که انسان را موجودی خردمند و آزاد می‌دانند و بین زن و مرد از لحاظ حقوق و وظایف شهروندی تبعیضی قایل نیستند، دولت را نهادی مردم‌سالار می‌دانند که تابع اراده مردم یا ملت است، و برای مردم حقوق شهروندی نظیر حق دسترسی به اخبار و اطلاعات صحیح، حق تشکیل اجتماعات،

حق نظارت بر دولت، حق برخورداری از حداقل امکانات زندگی و وظیفه شهروندی نظیر مشارکت فعال در تعیین سرنوشت خویش و کمک به پیشرفت جامعه قایل‌اند، مشارکت مدنی بیشتری دارند.» (عبداللهی، ۱۳۸۷: ۱۴۷-۱۴۶)

حضور وسیع زنان در جامعه افزایش تقاضای مشارکت را در پی داشت و به عنوان نیمی از جمعیت خواهان تاثیرگذاری بیشتری در عرصه‌های گوناگون بودند. مدیریت ارتباط ذهنیت‌های زنانه با اقتدار در پاسخ مطلوب به این تقاضاها بود. اما ضعف عرصه عمومی در ایران ارتباط یادشده را مختل نمود و زمینه تقابل ذهنیت‌های زنانه با اقتدار را به گونه‌ای رادیکال در پی داشت. «در ایران شرایط ساختاری غالب در بخش‌های رسمی و غیررسمی کشور در سطوح کلان و میانی با رشد نهادها و فعالیت‌های مدنی سازگار نیست، به طوری که می‌توان گفت در جامعه امروزی ایران با نوعی تاخر یا پس‌افتادگی ساختاری روبرو هستیم.» (عبداللهی، ۱۳۸۷: ۱۴۹)

۵- دوران اصلاحات:

یکی از نتایج انقلاب اسلامی ایران، افزایش آگاهی جنسیتی بود. به گونه‌ای که ادبیات قابل توجهی در مورد زنان در ایران پس از انقلاب به نگارش درآمده است. (Afshar, 1996, 146) طرح حجاب، حضور زنان در عرصه عمومی و حدود مشارکت سیاسی و اجتماعی آنان، برابری یا نابرابری حقوق، مسایل زنان را در صدر مهم‌ترین مسایل سیاسی اجتماعی ایران می‌نشانند. در دوره سازندگی زنان فعال در عرصه عمومی نسبت به قوانین و سیاست‌ها معترض بودند. در این میان زنان فعال مسلمان به نوعی خواستار بازنگری در قوانین و متون اسلامی به تعبیر و تفسیری نو بودند با این تأکید که روایت‌های مبتنی بر فهم مردسالارانه امروز دیگر نمی‌تواند جوابگوی نیازها و تحولات واقعی جامعه باشد. آنان خواستار آن شدند که، تصویر متفاوت و معاصر از زنان ارائه دهد و نگاه نواندیشی دینی را متوجه حوزه جنسیت کند، که این حرکت سبب ساز نوعی شکوفایی در گفتمان مدنی شد و زمینه را برای همدلی و پشتیبانی زنان با گفتمان اصلاحات را به وجود آورد. (رضایی، ۱۳۹۴)

با پیروزی دولت اصلاحات، احساس پیوند با قدرت در میان زنان، شرایطی را شکل داد که با جدیت تمام پی‌گیر و مطالبه‌گر حقوق برابر با مردان شوند. حق خواهی زنان این بار در بستر جامعه مدنی و در قالب انجمن‌ها و سازمان‌های غیردولتی، نشریات و ادبیات فمینیستی گسترش یافت. در این دوران زنان درصدد تقویت پایگاه اجتماعی و اصلاح جهت‌گیری‌های

زنانه خود بودند، اما مسئله دموکراسی خواهی، برابری خواهی و حقوق شهروندی در میان زنان خواسته‌های زنان را در ساحتی مردانه باز تولید می‌کرد. حضور زنان در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آنچنان وسیع بود که تمرکزی بر تفاوت خود با مردان نداشتند. به این ترتیب تاکید بر ماکروپلیتیک و ماکروفیزیک قدرت، زمان زنان را خطی کرده بود و ذهنیت‌های زنانه توانایی بازسازی سیاست در ساحتی که آفرینشگری داشته باشد را فراهم نکرد. عدم حضور همزمان وجه نشانه‌ای - نمادین، در تحولات اجتماعی و سیاسی این دوره، همچنان سوژگی زنان و تعادل اجتماعی را سامان نمی‌داد. در پی این امر فراهم نشدن فضایی زبانی که تفاوت زنان را برجسته کند حساسیت و آسیب پذیری را در پیوند با تغییر در سیاست کلان کشور برای این قشر قرار داد. زنان در این دوره نتوانستند با حضور وسیع خود، تولید قدرت کنند بلکه حتی می‌توان گفت با اولویت‌های مدنظر خود جریانهای رادیکالی را در برابر خود هویت بخشیدند و با قدرت گرفتن آن جریانها کنشگری آنها با فشار و تنگناهای جدیدی روبه‌رو شد.

۶- سال ۸۸ و پس از آن

پس از سال ۱۳۸۸، جریان‌های سیاسی معترض مدعی حوزه سیاست بودند و وجه تمایزی که سوژه این جریانات را متمایز می‌کرد، و جاهت اخلاقی متفاوت آن بود به این صورت که برای آنچه دنیوی بود اصالت و قدسیت لحاظ می‌کرد (غلامرضا کاشی، ۱۳۸۸: ۴۸).

فهم فضای سیاسی این دوران را می‌توان تحت عنوان "ناجنیش" نام گذاری کرد. در توضیح ناجنیش‌های اجتماعی می‌توان چنین بیان داشت که به کنش‌های جمعی فعالان غیر جمعی گفته می‌شود، آنها برآیند رفتارهای یکسان تعداد کثیری از مردم مساوی اند که کنشهای پراکنده اما یکسانشان تغییرات گسترده‌ای بوجود می‌آورد؛ حتی اگر این رفتارها تابع هیچ ایدیولوژی یا رهبری و سازماندهی خاصی نباشند. به عبارتی دیگر سیاست خیابانی بر سر کنترل فضا و نظم عمومی است. خیابانها به عنوان فضاهای جریان و جنبش، نه تنها جاهایی هستند که مردم نارضایتی خود را در آن به زبان می‌آورند، بلکه هویت‌های خود را در این مکان می‌سازند (بیات، ۱۳۹۰: ۲۵-۲۲). شبکه‌های انفعالی و ویژگی کلیدی شکل‌گیری ناجنیشها هستند. آنها به ارتباطات آنی میان افراد متمیزه راجع‌اند که از طریق شناسایی ضمن اشتراکشان به طور مستقیم در فضاهای عمومی یا به طور غیر مستقیم از طریق رسانه‌های جمعی شکل می‌گیرند (بیات، ۱۳۹۰: ۳۳).

فقدان محور و مرکزیت و همچنین ساختاریافتگی فضای سیاسی خاص این دوره راه را

برای ورود زنانی که از قبل شیوه زیست آنها تعارض با قوانین حاکمیت داشت، هموار کرد. نکته‌ای که در این میان می‌توان بر آن انگشت تأکید گذاشت، بازسازی فمینیستی جامعه در این تحولات بود. چهره زنانه پیدا کردن این تحولات و پررنگ شدن فعالیت زنان، بیش از اینکه ناشی از اعتراضات جمعی باشد نمود یک حضور جمعی بود. به صورتی که در تحلیل آصف بیات ناجنبش زنان در پی فضاهای جدید آزادی برای شنیده شدن، دیده شدن، احساس شدن و متحقق شدن بود (بیات، ۱۳۹۰: ۱۳۲).

آنچه که به ناجنبش جنسی در تحولات سیاسی سال ۱۳۸۸ خصلتی سیاسی بخشید، وجود فضاهای خلأی بود که در قانون گذاری و اجرا وجود داشت؛ فضاهایی که ضمن وجود آن در ایران حقیقت باز نمود شده حاکمیت را نیز معکوس می‌ساخت. زیست نامرئی ذیل قانون و حضور گسترده زنان در سال ۱۳۸۸ پیوند خاصی با سیاست برقرار کرد و مظهر انبوهی از احساسات پراکنده، تقاضاها و رفتارهای روزانه در موضوعات جنسیتی گوناگون و عمدتاً ابزار فردیت‌های زنان گشت (بیات، ۱۳۹۰: ۱۲۹). اوج‌گیری وجه نشانه‌ای در این وضعیت جامعه زنان را به منزله خویشتن دیگر جامعه رسمی شکل داد که در تحلیل کریستوایی این دگر جامعه مکانی است رها از قانون و سدی در مقابل آرمانشهر (حقیقی، ۱۳۹۳: ۱۲۳).

هویت زنانه‌ای که در سیاست خیابانی این برهه بازسازی شد، بیش از آنکه وجه مادرانه و سخنگوی سوژه زنانه را مدنظر قرار دهد، بر ضدیت تأکید داشت. در این راستا سیاست و اجتماع در ایران زنان را به سمت تولید جنسیت‌های فردی شده سوق داد. بدین ترتیب که چون زمینه‌ها، ظرفیت‌ها و امکان‌های فعالیت‌های مدنی برای زنان فراهم نبود، منجر به این گشت که این طیف از زنان با فردیت‌های خود و با سبک‌های پوششی خاص و حضور در عرصه عمومی هویت‌های مقاومت را باز تولید نمایند. این موضوع امکانات عمل جمعی را در برخی عرصه‌ها محدود نمود و به رادیکالیزه کردن محدود کنش‌های جمعی انجامید. در جامعه امروز ایرانی، پدیده فردی شدن، مسیر داخلی فرهنگ‌پذیری (تلاش نظام مستقر برای همگون‌سازی فرهنگی) را کاملاً ناهموار نموده و در مقابل، مسیر خارجی (تأثیرپذیری از فرهنگ بیگانه) را کاملاً هموار کرده است (تاجیک، ۱۳۸۶: ۶۹).

دوم اینکه در تقابل میان ذهن زنانه و اقتدار، زبان مبتنی بر دیالوگ در وضعیت تعامل ناتوان شد. می‌توان گفت که تقریباً فرهنگ نمایش جای کنش سیاسی هدفمند را گرفت و این طیف از زنان به دلیل ناتوانی در ایجاد عرصه عمومی، طرد و دچار نوعی بدگمانی

شدید نسبت به حیات سیاسی شدند. کنش‌های این طیف از زنان در بیرون از خانه و در عرصه عمومی به نام خیابان صورت می‌گیرد. به عبارت دیگر «خیابان در کلانشهرهای امروز به محلی برای تلافی میکروپلتیک و ماکروپلتیک از یک سو، و میکروفیزیک و ماکروفیزیک قدرت از سوی دیگر، تبدیل شده است» (تاجیک، ۱۳۸۶: ۳۶).

امروزه بسیاری از فمینیست‌ها و پست‌مدرنیست‌ها، پس از تبارشناسی میشل فوکو معتقدند که قدرت فقط به مکانهای نهادی، عمومی یا خصوصی، محدود نمی‌شود بلکه در سراسر جامعه منتشر است؛ در خانواده و روابط فامیلی، در مدارس و رسانه‌ها، در محل کار و حتی در حوزه‌های دانش، علوم و تکنولوژی. خود میشل فوکو حتی به «قدرت مشرف بر حیات» معتقد بود؛ قدرت حتی در رابطه انسان با خودش، در سبک زندگی، طرز لباس پوشیدن، طرز آرایش، طرز تکلم و... هم وجود دارد. (انصاری، ۱۳۸۴: ۲۴-۲۳) واقعیت‌های امروز جامعه ایران نشان از این دارد که «در پس هر لباس و ژست و سبک، تلاشی برای ایجاد زبان تصویری جدیدی وجود دارد که به وسیله آن بتوان چیزهای جدیدی را بیان نمود.» (تاجیک، ۱۳۸۶: ۴۳) بسیاری از زنان امروز ایرانی، اندک‌اندک بر این تصور شده‌اند که بخشی از درک و برداشتی که از آنان وجود دارد بسته به نحوه ظاهر شدن آنهاست. زیرا به این آگاهی دست‌یافته‌اند که به هر تعداد که بخواهند می‌توانند آنها را در ذخیره خود داشته باشند و می‌توانند از طریق هر کدام از این ظواهر «سخن بگویند» (تاجیک، ۱۳۸۶: ۷۴). در یک نگاه کلی، نسبت ذهنیت‌های زنانه و اقتدار سیاسی پس از انقلاب را با توجه به دوره‌بندی‌های خاصی که صورت گرفت می‌توان چنین تحلیل کرد:

در اوایل انقلاب و دوران جنگ، تسلط شرایط آرمانی و همچنین در پی جنگ تحمیلی، ذهنیت زنانه ظهوری نداشت و سیاست تقریباً در یک فضای مردم‌محور تعیین تکلیف می‌شد؛ نتیجه‌ای که این شرایط به مرور در جامعه ایجاد کرد، بازتاب کم‌رنگ خواسته‌های زنان بود.

در دوران سازندگی، نگاه فن‌سالارانه در دستگاه اجرایی کشور حاکم گشت و ضرورت بازسازی کشور پس از جنگ، توسعه اقتصادی را اولویت داد. شرایط این دوره نوعی مدرنیته مثله شده را در ایران وسعت بخشید به گونه‌ای که اولویت توسعه اقتصادی و فقدان نهادهای مدنی همزمان اتفاق افتاد. نتیجه این شرایط، سیاسی شدن ذهن زنانه و فراهم شدن فضایی برای بازنگری آن در دوره اصلاحات شد.

با تغییر در فضای سیاسی کشور موسوم به اصلاحات، فعالان زن مسلمان به بسیج استعداد‌های سنت برای فراهم آوردن فضایی برابر در نسبت میان زن و مرد پرداختند. در این دوره مطالبه‌گری زنان، بیشتر پی‌گیری حقوق در ساحتی مردانه بود. پس از انتخابات سال ۸۸، ترسیم شرایط حکایت از حضور زنان در متن تحولات سیاسی می‌کرد. اما نکته قابل توجه در این دوره حضور جمعی زنان، بیشتر به بی‌نظمی سیاسی دامن زد و بدگمانی نسبت به حیات سیاسی، جنسیتی افسرده را تولید نمود.

نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر تلاش بر این بود که در چارچوب نظریات ژولیا کریستوا و با تکیه بر تحولات سیاسی و اجتماعی پس از انقلاب، نسبت ذهنیت‌های زنانه و اقتدار سیاسی را مورد بررسی قرار دهیم.

ژولیا کریستوا به عنوان متفکری پست‌مدرن، سه نسل نظریات فمینیست را تفکیک و مورد نقد قرار داده است. وی تاکید بیش از اندازه نسل اول فمینیست‌ها بر برابری زنان و مردان را موجب فراموشی تفاوت‌ها می‌داند؛ همچنین در نقد نسل دوم فمینیست‌ها بر این نظر است که تاکید بیش از اندازه بر فردیت و دوری از عرصه عمومی مردانه، رادیکال شدن ذهنیت‌های زنانه را در پی داشت. با وجود انتقادات کریستوا بر نسل سوم فمینیست‌ها، با آنان همدلی بیشتری داشت؛ لذا در تلاش بود تا در رفع خلاءهای نسل اول و دوم، الگویی برای زیست تعاملی ذهنیت‌های زنانه و اقتدار سیاسی ارائه نماید.

در کاربست چارچوب تئوریک، تحلیل تحولات و سیاسی پس از انقلاب و جنگ، سازندگی، اصلاحات و دوران پس از سال ۸۸ حاکی از این امر است که، نسبت ذهنیت‌های زنانه و اقتدار، متناسب با تغییرات سیاسی مورد بازتعریف قرار گرفته است؛ به صورتی که در اوایل انقلاب و دوران جنگ زنان بیشتر حاشیه‌نشین امر سیاسی بودند و فردیت آنها در خدمت دست‌یابی به یک کلیت آرمانی عام بود. با پایان جنگ و شروع دوران نوسازی اقتصادی و اجتماعی، جامعه در وضعیت میان سنت و تجدد قرار گرفت. متناسب با این تغییرات و تحولات، هویت اجتماعی زنان سامانی دگرگون یافت که به دلیل تاخر ساختار اجتماعی نسبت به میزان رشد شخصیتی زنان ذهنیت‌های زنانه در وضعیت ثبات آشوب‌وار خصلت سیاسی به خود گرفت.

وضعیت ثبات آشوب‌وار بازیگری زنان را در دوران اصلاحات در پی داشت. اما مساله دموکراسی‌خواهی، برابری‌خواهی و حقوق شهروندی در مسایل زنان خواسته‌های آنان را

در ساحت مردانه بازتولید می‌نمود. عدم شکل‌گیری فرصت‌های سیاسی در نتیجه فراموشی تفاوت‌ها در بیان مطالبات و ناتوانی در بازسازی عرصه عمومی از یک‌سو و محدودسازی افق‌ها از سوی دیگر سوئزکتیویته جنسیتی، زمینه تولید ذهنیت‌های فردی شده را پس از انتخابات ۱۳۸۸ فراهم نمود.

با توجه به آنچه گفته شد، پس از انقلاب شاهد عدم برقراری نسبت منسجم و دوسویه میان ذهنیت‌های زنانه و اقتدار سیاسی هستیم. نتیجه این بی‌تعادلی، ضعف عرصه عمومی است که به متمیز شدن بیش از پیش جامعه می‌انجامد. لذا در آرایه الگویی از زیست تعادلی، پرورش عرصه عمومی به منزله امری که امکان شنیده شدن و دیده شدن همگان را فراهم می‌کند، علاوه بر اینکه با وسعت بخشیدن به فضای شفافیت، بدگمانی را مهار می‌کند، می‌تواند با فعال کردن سوژه‌ها درمانگر متمیزه شده باشد.

اصلی‌ترین ثمره پرورش عرصه عمومی در ایران پس از انقلاب، احیای سوئزکتیویته اصیل است، بدین مضمون که تعامل و سرپیچی را سازگار کند و سیاست را در چهره‌ای شادمان به ارمغان آورد. زیست سیاسی در چنین شرایطی هم صدای فردیت را رسا می‌کند و هم امکان‌های تعامل با جماعت را به همراه دارد.

Allen and Unwin.

-Bayat, Asef(2007), "A Women's Non-Movement: What It Means to Be a Woman Activist in an Islamic State," *Comparative Studies of South Asia, Africa, and the Middle East* 27, no. 1, pp.160-72.

-Shahin Tabatabaai, "Understanding Islam in Its Totality Is the Only Way to Understand Women's Role," in *Under the Shadow of Islam*, ed. Tabari and Yegane(london:zed books,1982).

-Hamed Shahidian(1994), "The Iranian Left and the 'Woman Question' in the Revolution of 1978-79," *International Journal of Middle Eastern Studies* 26,pp223-47.

منابع و مآخذ:

- باتلز، جودیت(۱۳۸۵)، *آشفگی جنسیتی*، ترجمه امین قضایی، تهران: نشر مجله شعر.

- بیات، آصف(۱۳۹۰)، *زندگی همچون سیاست: چگونه مردم عادی خاورمیانه را تغییر می‌دهند؟*، ترجمه فاطمه صادقی، نسخه اینترنتی.

- تاجیک، محمدرضا(۱۳۹۳)، *سیاه، سفید، و خاکستری: واقعیت‌های سیاسی چگونه ساخته می‌شوند؟*، تهران: نیسا.

- تاجیک، محمدرضا(۱۳۸۶)، «خیابان و سیاست: تجربه سیاسی از جنس بازگوشی در ایران امروز»، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، سال دوم، شماره ۴، صص ۷۴-۳۳.

- توانا، محمدعلی و فرزاد آذرکمند(۱۳۹۳)، «سویژکتیویته زن و رهایی در اندیشه ژولیا کریستوا: ایده‌های برای مشارکت امر نشانهای خلاق در عرصه عمومی نمادین»، *فصلنامه زن در توسعه و سیاست*، شماره ۴۵، صص ۲۰۶-۱۸۷.

- سراج‌زاده، سید حسن و همکاران(۱۳۹۱)، «گفتمان جامعه پاک: شلوده‌شکنی سیاست نمایش بدن زنانه در دوره پهلوی»، *فصلنامه انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات*، سال هشتم، شماره ۲۱، صص ۵۰-۲۷.

- حقیقی، مانی(۱۳۹۳)، *نمونه‌هایی از نقد پسامدرن: سرگشتگی نشانه‌ها*، تهران: نشر مرکز.

- رضایی، آمنه(۱۳۹۴)، «جنبش زنان در مشروطه، انقلاب اسلامی و اصلاحات»، قابل دسترسی در:

<https://www.radiozamaneh.com/231375>

- رضایی، مهرا(۱۳۹۳)، «انجمن‌های جنسی و جنسیتی، و جنبش سبزه، قابل دسترسی در:

<https://www.radiozamaneh.com/157883>

- عبداللهی، محمد(۱۳۸۷)، *زنان در عرصه عمومی: عوامل، موانع و راهبردهای مشارکت مدنی زنان ایرانی*، تهران: جامعه‌شناسان.

- عبداللهی، محمد(۱۳۸۳)، «زنان و نهادهای مدنی: مسایل، موانع و راهبردهای مشارکت مدنی زنان در ایران»، *مجله جامعه‌شناسی ایران*، دوره پنجم، شماره ۲، ۶۳-۹۹.

- غلامرضا کاشی، محمدجواد(۱۳۸۸)، «روح سوگوار دوران انقلاب و جنگ»، *مجله آیین*، شماره ۲۳-۲۲، صص ۴۹-۴۵.

- ماشینی، فریده(۱۳۸۵)، *زنان و سرمایه اجتماعی، مجله آیین*، شماره شش، صص ۱۰۸-۱۱۲.

- مک‌آفی، نونال(۱۳۸۵)، *ژولیا کریستوا*، ترجمه مهرداد پارسا، تهران: نشر مرکز.

- وارد، گلن(۱۳۹۲)، *پست مدرنیسم*، ترجمه قادر فخری و ابودر کرمی، تهران: نشر ماهی.

-Afshar, Haleh(1996), *Women and Politics in the Third World*, London: R outledge.

-Mansfield, Nick(2000), *Theories of The Self from Freud to Haraway*, New South Wales: